

* غول بحران و تدبیر اسلام :

غاروت در فرایند شکست

مردم ماکه عادت کرده‌اند جیره غذایی خود را با کوپن دریافت دارند و هر کوپنی شماره‌ای دارد که اعلام آن در رادیو، نویدی میدهد در رفع خجالت خانواده، گیریم برای یکی دو روز، به قطعنامه‌ی شماره‌ی ۵۹۸ شورای امنیت، میگویند کوپن آتش بس - یا کوپن ۵۹۸ مردم سیاسی طنزگوی ما میگویند، کوپن ۵۹۸ ظاهراً چیزی توزیع کرده است بنا مژهر. این همان است که خمینی در بیانیه قبول آتش بسش، پس از سالها رجز خوانی تحمیق گرانه، گفت ترجیح میداده است بنوشد. اما در واقع بدون آنکه آنرا بنوشد، از حیث سیاسی در پیش چشم آخرین بقایای ارتش منهزم عاشق کربلا و بخصوص در برابر عناصر واقعگرا و پراگماتیکت اسلام حاکم طرفداران نشان مرد. در متن شوخی مردم همچنین گفته میشود که همه‌ی عناصر رده‌بالای حاکمیت به امامست روح الله خمینی، تحت پوشش کوپن قرار دارند، منتها آنچه میخورند، پس از آنهمه عروتیز کردن، ناظهاریش زهر است و در اصل چیزی جز آنچه باید در پایان دوره‌ای از دروغ و لافزنی بخورند نیست.

همراه با این شوخیها، بسیار کسان، بل در یک برهه اکثریت مردم کوچه بازار، خودشان بادت خودشان به دل خودشان نور امید می‌تابانند، نه از سر باور دوباره به ملایان پررو، بل به خاطر کاسه‌های زهری که آنها بدنبال زعیم عالیقدرشان لابد سر کشیده‌اند. خیال همگانی آنست که فقط خود جنگ، یعنی کشت و کشتارها و تخریب‌های زمینی مرزی و درون مرزی و دریائی و احتمالاً بمباران شهرها، همه‌ی مسئولیت به ناداری و شهیدستی کشیده‌شدن ایشان را عهده‌دار بوده است.

اما بر خیابا که میتوانند و با وقت میکنند تا به تدقیق امروز بنشینند، می‌بینند مسئولیت جنگ هر چه که باشد، در پایان آن نه وعده‌ی درست و حسابی یک سفره‌ی پرو پیمان قطعیت دارد و نه منظره‌ی یک باغچه‌ی دلخوشی برای بچه‌ها. البته در این وسط ممکن است ساده لوحانی باشند که با خود فکر کنند که چون "دیگر آقاتوبه کرده است" و پس از جنگ از سر این مردم ماتم‌سزده و بیدل و دماغ و خسارت دیده دست بر خواهد داشت، پس اوضاع هم چند روز یا چند هفته یا چند ماه دیگر جفت و جور خواهد شد. مگر نه اینکه یواش یواش قیمت برخی اجناس پائین می‌آید. اما آنها را نباید جدی گرفت. در واقع خود "آقا" هم آنها را نادیده می‌انگارد.

اگر پای در بدل صاحبان مشاغل و سرمایه‌ی تولیدی و تجاری بنشینیم، به آرزوها و پیش بینی های متفاوتی بر میخوریم که بطور اساسی بستگی به موقعیت اجتماعی آنان دارد. کاسبکاران کوچک و کمضاعت (وبه ندرت هم کاسبکاران متوسط) در دوره‌ی جنگ، به ویژه در چهار سال آخر، بجز در سال استثنائی ۱۳۶۲ و معدودی از ماهها بجز در تعداد کمی از رشته‌ها و بجز در برخی از نقاط، با مشتریهایی روبرو بوده‌اند که بطور کلی دائماً درآمد خود را از دست داده‌اند. مشتریهای آنها کمتر میخورند، کمتر میپوشند، کمتر خدمت میگیرند و قهراً کمتر میخرند. سرمایه‌و درآمد

اسمی این گروه از صاحبان مشاغل ، به ندرت بطوری جدی افزایش یافته است ، اما حتی اگر اینطور هم باشد ، درآمد و ثروت واقعی ایشان پائین آمده است . اینها بطور کلی قبل از آنکه به مکانیزم و نیروهای اقتصادی آینده پی ببرند ، از حیث روانشناسی اقتصادی ، انتظار بازگشت سالهای خوب را میکشند . سالهایی که جنگی در کار نبوده ، و ترازوی دکان خوب برکست بر میداشته است . پس لابد با تمام جنگ ، کاروبار باز که میشود . اما اگر از خوبه این صورت سؤال کنند : وقتی جنگ تمام شود با احتساب این مفازهایی که در این چندسال به دلیل نبودن شغل و درآمد مطمئن ، مثل قارچ روئیده اند ، رویهم چندتا مفازه در شهر و محله آنها باز خواهد بود ؟ هر مفازه ، با حساب جمعیت ۵۲ میلیونی فعلی ، چندتا مشتری خواهد داشت ؟ دست به جیبی این مشتریان چگونه خواهد بود ؟ به عبارت دیگر پولی که این مشتریان خرج میکنند و جنس و کاری را که واقعا دریافت میدارند چقدر است ؟ اگر اینطور از خود سؤال کنند نا امید میشوند . هر چند هم که وضع کسب و کار و وضع مشتریان نسبت به زمان جنگ بهتر شود ، این وضع نسبت به کار و سرمایه آنها و نسبت به سالهای رونق (در ۱۳۵۶ و ۱۳۶۲) تعریفی نخواهد داشت . این واقعیت دارد که هم در مشاغل خدماتی (مانند تعمیرکاران ، خدمات شخصی و غیره) و هم در مشاغل تجاری (مانند فروش و خرید و غیره در اقتصاد ایران) گردش خوب پول ، بیشتر از جریان خوب تولید در افزایش درآمدها موثر است . مثلاً در سال ۱۳۵۵ که درآمدهای پولی در شهرها بالا رفته بود و کار واردات و توزیع داخلی آن رونق داشت ، صاحبان مشاغل صنفی و کاسبکارها و عرضه کنندهای انواع خدمات ، بیشتر از گردش پول و فروش و ارائه خدمات و غیره منتفع میشدند تا از حاصل فعالیت های تولید صنعتی داخلی . در سال ۱۳۶۲ که تولید به اندازه ۱۳۵۶ نبود ولی رونق نسبی وجود داشت دلخوشی این افراد بجای خوب بود . گرچه هر دورشته در کار آنان موثر است و این دورشته بایکدیگر پیوند دارند ، اما بهر حال آنها از حوزه گردش راضی ترند تا حوزه تولید . به این ترتیب در آینده نیز بطور کلی حوزه گردش ، تامین کننده منافع آنهاست . حوزه تولید با کندی و مشکلات زیادی که برای رشد خوب آن روبروست ، به سرعت تأثیری بر وضع کاسبکارها نمیگذارد . اما حوزه گردش ، اگرچه پس از جنگ رونق اصلی را خواهد داشت (به دلیل بافت اقتصادی و اجتماعی موجود که جریان جنگ تقویت شد و به دلیل نبودن برنامه و امکان حرکت با برنامه در راه تولید) ، نمیتواند به سطح ۱۳۵۶ و حتی ۱۳۶۲ برسد . زیرا حوزه گردش در نبود تولید داخلی به واردات متکی است و خواهیم دید که واردات یکی از گرفتارهای اصلی دولت در آینده خواهد بود و نخواهد توانست به سطح کافی برای حفظ سطح رونق ۱۳۵۶ برسد . اگر حوزه گردش ، به دلایل یاد شده بهبود یابد ، امانه بهبودی کافی ، آنگاه واضح است که سهم کاسبکاران کوچک به نفع بزرگها از دست میرود . دلیل آن این است که در صورت عدم بهبود کافی فرمایهای گردش (نبودن کالا بقدر کافی) تورم پدید میآید . در تورم داراها قدرت خرید دارند و آنها مشتریان کاسبکارهای بزرگند ، نه کوچک . وانگهی بافت اقتصادی ایران بنحویست که در آن کاسبکارها و دارندگان واحدهای صنفی کوچک نه اتحادیه رسمی و غیررسمی دارند و نه شبکه ی زد و بند کافی ، پس از بحران یا بحران نسبی آنها میبازند .

چه دلیلی داریم که بحث راجع به بخشی از يك طبقه میانی را این چنین پیش ببریم . روشن است . در ایران ، در سال ۱۳۶۵ در حدود ۱۴/۵ میلیون نفر جمعیت فعال وجود داشت و در حدود ۱۲ میلیون نفر هم جمعیت شاغل (پس ۲/۵ میلیون نفر هم بیکار آشکار وجود داشت) . از این تعداد شاغل نزدیک به ۷ میلیون نفر آن در بخش خدمات بودند که ۱/۲ تا ۱/۴ میلیون در مشاغل ذکر شده بودند . در حدود ۶۰ درصد آنها ، همان خرده کاسبکارها و صاحبان ضعیف واحدهای صنفی مورد نظر ما هستند . این جمعیت ، با اضافه ۵۰۰ - ۳۰۰ هزار نفر بیکاران ، با احتساب ۵/۵ نفر اعضای خانوار در حدود ۵ میلیون نفر از جمعیت جامعه را در سال ۱۳۶۵ زیر پوشش میبرده اند . بنابراین با آنکه هیچ بحث اجتماعی علمی نمیتواند طبقات محوری و اصلی را نادیده بگیرد ، اما نادیده گرفتن این طبقات میانی در جامعه ای مانند ایران ، و به حساب نیاورن نقش آنها در آینده سیاسی و اقتصادی کشور همان دگماتیسم است .

برای ادامه بحث به يك محاسبه ساده احتیاج هست . جمع هزینه های جنگی سالانه در بودجهی کل کشور در حدود ۵۰۰ میلیارد ریال یا در حدود ۱۵ درصد از کل هزینه های بودجهی عمومی است . این رقم البته اقلام غیبی را شامل نمیشود . بهر صورت تمامی این هزینه ها از اقتصاد ایران بیرون نیستند ، زیرا شامل خرجهایی میشوند مانند حقوق پرسنل که در همین آب و خاک آنها با قناعت خرج میکنند و احيانا چیزی هم برای بعد از مرگشان در جبهه های جنگ مقدس باقی میگذارند . اگر ۲۰۰ میلیارد ریال را به دلیل پایان جنگ قابل بازگشت به اقتصاد بدانیم ، در صورتیکه شرایط لازم دیگر فراهم باشد ، و عمل سرمایه گذاری بی وقفه صورت گیرد و پول هارا کد نمانند آنگاه دست با ۱۲۰۰ میلیارد ریال به درآمد ملی ایران افزوده خواهد شد . این رقم در برابر حدود ۱۴۰۰۰ میلیارد ریال درآمد ملی فعلی ، با توجه به تورم جوشان موجود ، و با توجه به لایمهای اقتصادی اختاپوسی و سلط و بیرحم در جامعه ، واقعا جز چیزکی برای بقال و کفاش و شاگرد راننده و خرده مکانیک و غیره باقی نمیگذارد .

وانگهی تابیکاری شدید هست کارگران شاغل هم از این امر طرفی نخواهند بست .

کارکرد اقتصادی آتی سرمایه دارهای بزرگ و متوسط تجاری را ، شاید سنجش رویبینهای زنبوروار روزهای پس از مصیبت چون زهر قبول آتش بس ، بصورت نشانه ای خوبتر از هر چیز نشان دهد .

وقتی خبر قبول آتش بس پخش شد ، هراس وسیع موجب هجوم دلار دارها به بازار منوچهری - فردوسی و بورس طلا دارها به بازار طلا فروش ها شد . قیمت هادر عرض کمتر از ۸ ساعت تا ۵۰ و سپس تا ۷۰ درصد سقوط کردند . صرافهای حرفه ای ته دلشان به دلای خام و طماع و خیالاتی خندیدند . آنها دلار و طلائی نداشتند که از دست بدهند . قبلا آنها را با سودی "متعادل" و در عوض "جاویدان" به دیگران انداخته بودند . در کنار حرفه ای ها سه گروه دیگر حاضر بودند . بورس بازان غیبی اسلامی که با دلارهای موسوم به "دلار مجلسی" قمار میکردند و در سابقه های مصنوعی که برقرار می ساختند قیمت دلارهای رسمی ۷۵ ریالی را تا ۱۵۰۰ ریال بالا میبردند . بگذریم که حتی در میان آنها نیز کسانی در جریان آتش بس دماغشان بدجوری سوخت و لذا خونشان بجوش آمد و دهان باز کردند که : "اصلا صلح میان

اسلام و کفر چه معنی دارد." لابد این هم اینقدر بی موقع. گروه دوم غیر حرفه‌ای‌های حرفه‌ای رفتار (بر بازار، معروف به ملابزل‌های مسلمان) در چند سال اخیر بودند: کسانی از صاحبان سرمایه‌های پولی متوسط و بالاتر از متوسط، که بر خلاف اکثر هم‌مرتب‌هاشان ایران را برای ادامه‌ی کسب و کار برگزیدند حتی اگر بخشی از ثروت خانواده را به خارج فرستادند. و اینطور میهن پرستان را ثابت کردند و نه مثل خارج رفته‌ها با دل دادن به تصنیف‌های پرسوز و گداز وطن دوستانه هنرمندان خاکی دوران شاه. در این گروه کسانی از میان مدیرکل‌ها، سرهنده‌ها و تیمارهای بازنشسته گرفته تا برخی اطباء "فعال" و کاسبکارها و بازاریبایی که "کیمیای سعادت" را در سایه به سایه رفتن برخی از حرفه‌ایها یافته بودند نیز جای دارند. گروه سوم پادوها و صرافهای خردمیا هستند، کسانی که برای این و آن مشتری جمع میکنند و معامله‌های کوچک انجام میدهند.

در مجموع، حرفه‌ای‌ها با اضافه جناحی از صراف‌های اسلامی و چندی از متحد‌های کوچکتر آنها از مهلکه آتش بس جان بدر برده‌اند. اما جناحی دیگر از صراف‌ها یا اضافه‌ی دارندگان عادی ارز و طلا در این بازی باختند و نمایندگان شجاعان در دفاع از شرف قمار صرافانی بجای آنکه سخته کنند، خود را از عمارت‌های چند طبقه به پایین انداختند. اشتباه است اگر خیال کنیم شکست ناگهانی رونق بازار آنها، به معنای ختم موجودیت اجتماعی ایشان است. تازه اول کار است، وقتی برخی تعزیرها و سختگیری‌های ویژه دوران جنگ پایان بیابد و عاشقان فروتن کربلا در دیروز، در سلك باقدین جنگ در امروز در بیابند و باحیله‌های همیشگی، خود را در روال زندگی عادی قرار دهند، تازه نوبت وحدت میرسد و آغاز معامله‌های پولسی شرعی و مجاز دیگر.

پایین آمدن قیمت دلار و ارز، هم به سبب تاثیر مستقیم و هم به سبب تاثیر انعکاسی البته، قیمت خیلی از کالاهای دیگر را پایین می‌آورد. واردات کالا، باج اقتصادی دولت به توده‌هایی که محبور بوده‌اند از ضرورت جنگ بی برنده دم نزنند و تحت فشار باشند، قیمت‌ها را به نوبه خود می‌شکنند. به این ترتیب در دورنمای آینده، کاهش قیمت‌ها به چشم می‌خورد. اگر دستمزدها و هزینه‌های سرمایه‌گذاری و تجهیزات و مواد اولیه وارداتی ارزان بشوند، ممکن است سود سرمایه دارهایی که از این پس قرار است فعال شوند نیز، سود شرکت‌های تولیدی (بالا باشد) و لذا برای سرمایه‌گذاری و استخدام کارگر و رونق روزه‌ای ایجاد کنند. اما چنین چیزی بعید است. اختیار قیمت کالاهای وارداتی در دست بازار جهانی است، که آنهم در مقابل نیاز ایران دلیلی ندارد به ارزان فروشی دست بزنند. کالای وارداتی گران است. درست است که دولت به فکر سیاست‌های حمایت از سرمایه‌داران داخلی و خارجی خواهد افتاد و لذا فروش آنها را در بازار داخلی تسهیل و ارزان میکند (بدون آنکه دریافتی دلاری فروشنده خارجی کم شود) اما این کار حدی دارد. درست است که هیچکس جلوی سقوط دستمزدها یا دستکم بالا نرفتن آنها نخواهد گرفت، اما وقتی قیمت فروش کم شود، همین دستمزدها هم بنظر تولیدکننده‌ها زیادی می‌آیند. اگر قیمت‌ها کم شوند، اگر اوضاع سرمایه‌گذاری خراب باشد البته که امکان پایین آمدن دستمزدها نیز وجود دارد. بخصی

دستمزدهای کارگران کشاورزی و بخش ساختمانی ، که کارگران ناماهر و غیرمستهلک هستند میتوانند به سرعت پایین بیایند . اما بحث ما اینست که در آینده ، چنین نخواهد بود که با ادامه‌ی کاهش قیمت ها ، دستمزدها بنحوی کم شود که سود سرمایه گذارهای تولیدی و واحدهای دولتی - بالا برود و تولید تشویق شود . گرچه دستمزدها میتوانند پایین بیایند و لذا ادامه کاهش قیمت ها رابه زیان کارگران و به سود تولیدکننده‌ها جبران کنند ، اما چنین وضعی ، وضع محتمل نیست .

ولی در بخش خانه سازی و ساختمان ، در آینده به دلیل افزایش جمعیت شهری ، فشار تقاضا ، امکان معاملات بوری زمین و ساختمان ، بازسازیها ، و خلاصه شرایطی که سرمایه ها رابه سمت ساختمان سازی میبرند ، کاهش قیمت ها بطور دائمی زمینه وانگیزه‌ای ندارد . ثانیا در رشته‌های تولیدی همراه با کاهش قیمت ها کاهش قیمت کالاهای وارداتی آنقدر هاپایین نخواهد آمد که سود اضافی ایجاد کند . ثالثا دستمزدها در رشته‌های تولیدی ، با کاهش مداوم قیمت ها ، آنچنان پایین نمی‌آیند که موجب سود فوق العاده شوند . به این ترتیب ، اقتصاد ایران ، نمیتواند در ماهیت خود ، با کاهش قیمت ها ، سرمایه داران را راضی نگهدارد . ترقی قیمت ها در ایران مدتی بعد از (شاید يك يادوسال) پائین آمدن عمومی قیمت ها ، حتمی است . دولت میتواند احتمالا با جمع کردن پول نقد ، بخصوص از دست سرمایه داران سوداگر ، باروشهای مختلف قیمت هارا پایین نگهدارد اما این کار از چند طریق خنثی میشود :

- ۱- فشار سرمایه گذاران و انتقال فشار از سوی دولت که بهر حال نمایندگی بخش اسلامی سرمایه را دارد .
- ۲- ایجاد رکود و بیکاری و نارضایتی در میان شهرها ، بخصوص در میان کارگران ناماهر و کم درآمد موجب میشود که سیاست ضد افزایش قیمت هامتوقف شود .
- ۳- اگر پول از دست ها خارج شود ، از يك درب دیگر برای بازسازی باید به نوعی به دست ها برگردد .

قیمت ها بالا میروند ، اما رشته‌هایی کندتر (حتی در حد سرعت منفی و استثنا تا منفی) در بعضی رشته‌ها تندتر . سرمایه داران تجاری اسلامی متحد شوید . خداگر ز رحمت بینسد دری (منظور در برکات جنگ است) ز حکمت گشاید در دیگری . معاملات زمین و ساختمان ، واردات ، دست بدست کردن کالا (هنوز هم) و غیره ، در شرایط تورم طلائی - که آرام آرام بالا میروند ، وبی صدا کارگران و حقوق بگیران رابه دم تیغ مرگ آفت درآمد واقعی میکشاند .

در رونق نسبی (یا جزئی) آتی ، ناشی از رها شدن بخشی از هزینه‌های جنگی و متوجه شدن آن به سمت اقتصاد شهری (اقتصاد روستائی بحث جداگانه‌ای دارد) ، تقاضا برای ارز و طلا ، فرش ، زمین شهری (بویژه در مناطق آینده دار مانند برخی از نقاط شهرهای شمال ایران) ساختمان ، سرقفلی و غیره را در مجموع - ونه فقط مانند سابق برای ارز و طلا - بالا میبرد . تقاضای ارز برای فرار کسانی که قبلا به چند دلار بالای ۱۰۰۰ ریال افتاده و زخم خورده بودند ، باهدف انتقال پول به مناطق امن بالا میروند . حریفان آماده اند بر سر موج تازه بپرند . رونق

بیشتر، موج بلندتر است. توجه کنیم، اگر قیمت دلار ۱۲۰۰ ریال بود آنها آنرا به ۱۵۰۰ ریال می‌فروختند و در این میان ۱۵ درصد سود می‌بردند. اگر قیمت به ۸۰۰ ریال برسد آنها در ویسش سلك‌های ساده‌ای نیستند که بگویند همان ۱۵ درصد بمان است و لذا آنرا به ۹۲۰ ریال می‌فروشیم. وانگهی قرار نیست آنها به مخالفان آینده‌ی رونق تبدیل شوند. آنها همان ۲۰۰ ریال سود ناقابل را که خداریانند است بر میدارند و دلار را به ۱۰۰۰ ریال می‌فروشند. رونق نسبی آینده، صرافان اسلامی و متحدان حرفه‌ای و خرده صرافان را امیدوارتر و مهربانتر می‌کند. آنها، خیلی ساده بگوئیم، وضعیتشان خوب میشود. چند سطر بعد نشان خواهیم داد که رونق اقتصادی در آینده از یک رونق تمام عیار صنعتی - کشاورزی بسیار فاصله خواهد داشت.

توهم رونق و واقعیت وضع اقتصادی

رونق آتی، محدود خواهد بود و پرتضاد. بیشتر رونق تجاریست با تاثیرهایی در تولید صنعتی داخلی. به این ترتیب از هم‌اکنون، علیرغم احتمال قوی شکسته شدن سطح قیمت برخی از کالاها، برخی از قیمت‌ها بالا میمانند و برخی فعالیت‌های صرافی پرسودتر میشود. به دلایلی که گفتیم و خواهیم گفت، نیروهای نرونی اقتصاد چرخ تورم را مجدداً براه خواهند انداخت. به این ترتیب درآمد واقعی آن اقشار اجتماعی که نمیتوانند وضع افت قیمت‌های فعلی را که منجر به افزایش مختصر و موقت درآمد واقعی‌شان شده است، در آینده که گرانی بر میگردد، جبران کنند. بالا که نمیرود هیچ، پائین تر هم میاید. همه‌ی کارگران غیرمتشکل و کارگران واحدهای صنعتی کوچک و متوسط که قدرت مقابله برای حفظ دستمزدهای خود ندارند، و بعلاوه، حقوق‌بگیران عادی، چون کارمندان دولتی و میان‌پایه در این گروه قرار دارند. کارگران متشکل و صنعتی و حقوق‌بگیران متوسط نیز، در وضع رشك آمیزی برای پائینی‌ها نخواهند بود.

از هم‌اکنون که صدای خش‌خش ناشی از بازگشت بی‌جنبه‌ی لوشبانه کارشناسان اختصه بورژوازی، در خدمت به اسلام صلح‌دوست میاید، این صداهم بلند شده است که افت درآمد کارگران و حقوق‌بگیران چه غم دارد، در عوض سود واقعی برخی‌ها نردبان ترقی را می‌پیماید. آنها می‌پرسند مگر نه آنکه حاصل جمع افراد است که باید در پیرانتز جامعه طرف توجه قرار گیرد، پس وقتی جامعه ترکیب از رونق بیشتر و درآمد بالاتر سود میبرد، انتقال سهم و ارزش برخی‌ها به سوی برخی دیگر هیچ ارزشی ندارد. آنها در نگرش اجتماعی بجای نگرش فردی، سرنارا دانسته از سرگشادش میزنند.

سردمداران جناحهای مختلف سرمایه‌داری اسلامی، از هم‌اکنون، بفکر زمینه‌سازی‌هایی هستند که در سفره‌ی گسترده‌ی فردای بازسازی بتوانند لقمه‌های درشت ترشان را توجیه کنند. بخصوص جناح‌هایی که در کله قند معروف ما سهم کمتری داشته‌اند، حال یاد گرفته‌اند که باید در برابر پاشنه‌ی درست بچرخانند. از هم‌اکنون، روزنامه‌های يك یا چند منظوری زمین‌رازی‌ر پای کارشناسان ایرانی آب و جارو میکنند که در گذشته در خدمت سیستم سرمایه‌ی جهانی، با

تبختر و ادعای دانش در رژیم شاه مشاغل کارشناسی ارشد داشتند. روزنامه ها و حتی همان نویسندگان قبلی خودشان رابه آن راه میزنند که انگار نه انگار ما بوده ایم که علیه خطی متخمیمین غیرمکتبی و طاغوتی چه سخن ها سر میدادیم. بهر حال آنها حق دارند نظرشان را عوض کنند، حق هم دارند، با هر کس میخواهند مباحثه کنند و از آنها بپرسند که جناب پروفیسور نظر شما راجع به ارز و طلا و تکلیف اقتصاد ما چیست؟ این جبارت را آن دیوانه سابقه دار و شکمباره، "آذری قمی" داشته باشد که بگویند پرفیسورها زمان شاه در ایران چه کاره بوده اند. درک فعلی و پایمهای نظرشان راجع به ایران چیست؟ آیا در معرض بحث و گفتگو با کارشناسان دیگر قرار گرفته اند یا خیر؟ روزنامه ای رسالت (۲۳ مرداد) مباحثه ای رادیو بی بی سی با یک استاد ایرانی دانشگاه کمبریج را که در زمان شاه علیرغم تخصص در ریاضیات و آمار کاربردی در اقتصاد، معاون رفاه وزارت آموزش و پرورش بود بالحن تأیید آمیز یک شاگرد نسبت به استادش نقل میکند. روزنامه ای کیهان بعد از کنفرانس ۱۷ تا ۱۹ مرداد یعنی همان کنفرانس خلق الساعه بین المللی تجاوز و دفاع که در واقع یک دعوت عام از صاحبان حسن نیت کارشناسی در تأیید رویه کاملاً دمنشانه ای جناح رفسنجانی در قبول حق اظهار نظر و برنامه ریزی و کارشناسی، کارشناسان غرب بود تا یک هفته به نقل نظرات استادان ایرانی دانشگاه های آمریکائی با اضافه استادان مصری و هندی و انگلیسی درباره ای آینده ای ایران بعد از جنگ می پردازد (چه انتخاب کارشناسی حیلگرانه ای در نشان دادن در باغ سبز). بهر جهت هیچکدام از این دعوت ها تعجب آور نیست. تنها گوشه ای از یک فاجعه خیانت و چپاول و قاحت آشکار است. دزخ مردمی که نه تنها شکستش نشان حماقتش نیست که دلیلی بر اهمیت و بر تاثیر عظیم اراده اش بر سر نوشت بشر است. زمانه تاریک و ننگ آور است. اما هیچ توجیهی برست شدن اراده و فداکاری مردم، در این سرزمین خورشید و مرگ و اراده و جنگ و عشق و زیبایی، در دست مانیت. نبرد خرد با اتحاد متافیزیم و اسپگرا و متافیزیم پراگماتیستی، تازه شروع شده است.

رونق نسبی صنعتی حران، در شرایطی که سامانه ای فعلی حاکم است، بی شک در میان مدت و تا بلند مدت، در گروی واردات مواد اولیه و تجهیزات سرمایه ایست و در بلند مدت و بعد، با خواست پایان یافتن جنگ به معنای صرفه جویی ارزی سالانه به مقدار متوسط ۱/۵ میلیارد دلار از خریدهای نظامی جاریست. حتی اگر تمام این ارزها به مصرف واردات مواد اولیه و تجهیزات سرمایه ای برسد، تاثیر درخشان بر رونق صنعتی ایجاد نخواهد شد. دلیل آنست که در زیر میخوانیم:

در سال ۱۳۵۶ که جمعیت کشور ۲۳/۷ میلیون نفر و جمعیت شهری ۱۵/۹ میلیون نفر و نیروی انسانی (شاغل و غیر شاغل) صنعتی در کل کشور ۱/۷ میلیون نفر بود واردات کالاهای مصرفی، تجهیزات سرمایه ای و مواد اولیه به ترتیب ۲/۷، ۴، ۷/۹ میلیارد دلار بود. سال ۱۳۶۷ جمعیت کل از مرز ۵۲ میلیون نفر و جمعیت شهرنشین از مرز ۲۷ میلیون نفر گذشته است. شاخص قیمت کالاهای صنعتی صادراتی از سوی باشگاه صنعتی جهان، در این فاصله ۱۱ سال در حدود ۲ برابر افزایش یافته است. برای حفظ سطح تولید صنعتی در همان حد سال ۱۳۵۶،

هیچ تحولی در اقتصاد ایران بوقوع نپیوسته است که نشان از خودکفایی صنعتی (به معنای کاهش جدی سهم افزوده صنعتی خارجی در تولید داخلی) داشته باشد. شاید برای آنکه از هر اشتباهی مبرا باشیم بتوانیم کاهشی در حد ۵ تا ۱۰ درصد را در سهم ارزش افزوده صنعتی خارجی قبول کنیم، اما این رقمی است در بحث ناچیز. با توجه به جمعیت کل - و نه حتی جمعیت شهری نیاز ارزی در بخش صنعت ۵۰ درصد زیاد شده است. با توجه به سطح قیمت کالاهای صنعتی صادراتی نیاز ۱۰۰ درصد افزایش یافته است. در مجموع اضافه نیاز ارزی به ۱۵۰ درصد میرسد و با کسر ۱۰ درصد فوق باز ۱۴۰ درصد نیاز باقی میماند. به این ترتیب ارقام سال ۱۳۵۶ میباید به ۹/۶ میلیارد دلار برای تجهیزات سرمایه‌های و به ۱۹ میلیارد دلار برای مواد اولیه برسد.

براستی کدام دولت جسوری که تیغ جسارتش در شورایی عالی اقتصادش برنده تر است امکان قبول مسئولیت تامین بیش از ۲۹ میلیارد دلار ارز سالانه برای گردش عادی صنعت و نه برای تامین ۶/۵ میلیارد دلار (یا با همان شیوه محاسبه قبلی) ارز سالانه برای تامین مصرف کالاهای وارداتی مردم دارد؟

در نظر داشته باشیم که بخشی از واردات تسلیحاتی در سال ۱۳۵۶، در دل واردات سه گانه‌ی فوق جای میگرفت (در رژیم گذشته هزینه‌های دفاعی را در سری هزینه‌های عمرانی جامیزدند و کدام اقتصاد دان دولتی بود که به این طبقه بندی زمخت و بی معنی بتواند اعتراض کند. بی شک چنین طبقه بندی برای رژیم اسلام جذابیت بی پایان دارد.) با پایان گرفتن خفت بار جنگ و مسلم شدن اصل شکست ناشی از بی کفایتی تامین سلاح، رژیم طبیعتاً فتنه جو و ضد بشری، نمیتواند از واردات سلاح و به قصد سرکوب از بازسازی ارتش، آنهم بگونه‌ای که آنرا همیشه آماده تحرک نگهدارد روی برگرداند، چه به قصد سرکوب آینده مبارزان در شهرها و جنگلها و کوهپای داخلی باشد و چه برای تهاجم به آنسوی مرزها.

به این ترتیب سادهترین برآورد آنست که بگوئیم جدا از خریدهای تسلیحاتی کسه در دل واردات سه گانه جای میگیرند سالانه در حدود ۴ میلیارد دلار برای بازسازی بکار خواهد رفت، این را تجربه‌ی جهان خاورمیانه به ما آموخته است. بسیار خوب جمع کنیم: $۳۹/۱ = ۴ + ۵ + ۱۹ + ۶/۰۹$ اگر یک ماجراجوی حرفه‌ای در عرصه‌ی سیاست اسلامی با محاسبه قبلی، اعلام آمادگی برای حفظ سطح رشد سال ۵۶ میکرد با این رقم اخیر چه بسا که از میدان دربرود.

چون احتمال اصلاحات اقتصادی میرود و حداقل ممکن است بصورت اعتراض به محاسبه بالا مطرح شود مانع تعدیلهایی چند به عمل میاوریم: خروج مهاجرین افغانی، فشار سیاستهای صلح آمیز، مهار مصرف گرایی و لغو آمیز طبقه‌ی متوسط روبرو بالا - که با آن پولهای فراوان و روحیه‌ی فردی و اجتماعی مصرف پرستانه که دارند کار امروز و فردا نیست و هم‌اکنون به نفع فروش کالاهای خارجی تمام میشود - امکان ارتقاء درجه خودکفایی در تولید داخلی ناشی از سیاست های اقتصادی خاص در دوران پس از جنگ، و چند تعدیل دیگر. با اینحال هیچ محاسبه‌ای نمیتواند رقم ۳۹/۱ میلیارد دلاری فوق را به کمتر از ۲۵ میلیارد دلار برساند.

با این رقم نیاز، به مثابه‌ی بهترین حالت ممکن - يك حالت جادویی - چه تعارض‌هایی خودنمایی میکنند.

اول، گرانی و کمیابی کالاهای خارجی، طبقه‌ی متوسط مرفه و بالا را از آخوندهای نوکیسه گرفته تا بقایای نوکیسگان نسل قبل به نارضایی، غرغر، آماده بودن به در رفتن از زیر کار، عدم آمادگی به دفاع بی قید و شرط از دستگاه اسلام میکشاند.

دوم، سیاست محکم کردن کمر بند، تمامی صنایع اصلی و از آنجا خرده تولیدکننده‌های کارگاهی و غیرکارخانه‌ای را فرا خواهد گرفت. در این صورت اشتغال بالا نمیرود، دستمزدهای پولی زیاد نمیشوند (و در واقع دستمزدهای واقعی، به دلیل کم شدن کالاهای وارداتی و تولید داخلی و عدم رشد واقعی کشاورزی، که با آن در چند سال اخیر هم آشنا هستیم، کاهش میابد). در این میان اگر بازگشت مهاجرین افغانی و معاودین کامل نشود، اگر موج مهاجرت روستا - شهر شتاب تازه‌ای بگیرد - که میگیرد - فشار هزینه‌ی زندگی بر دوش طبقه‌ی کارگر، بویژه بر دوش کارگران شاغل سازمان نیافته، رقت آورتر خواهد شد.

سوم، گرچه از لحظه‌ی اعلام آتش بس، گوشت اضافی بازار ارز و طلا فرو ریخت و از راه‌آرزان شدن ارز قاچاق در خرید قاچاق و از راه وحشت‌های برهه‌ای، کالاهای مصرفی صنعتی تنزل قیمت یافتند، انتظارافت سطح قیمت‌ها در آینده (توجه کنید به آرم شدن و نداد افزایش، سقوط سطح متوسط قیمت‌ها) انتظاری غیرعادی نیست. اما در عین حال به همان اندازه نیز، در شرایط محدودیت ارزی، رشد مجدد قیمت‌ها، و تفوق آن بر سطح دستمزدها، امری عادیست.

چهارم، رژیم اسلام اگر نتواند دست‌و‌دلگیری کند، آدم میکشد. در مصیبت‌ها، تنگناها، چهره‌ی هارون الرشید درهم میرفت و لباس قرمز غضب میپوشید. رژیم اسلام، پس از خمینی بی شک تمایل بیشتری به يك رژیم خلیفه‌ای "باز"تر دارد. در حال نارسائیهای اقتصادی رژیم برای فائق آمدن بر نارضایی‌های پیشدستی میکند و جلوجلو اول میکشد بعد می شمارد.

پنجم، بازسازی زیرساختها چون بنادر، پلها، لوله‌ها، سکوها و چاههای نفت، شهرسازی‌ها (حتی با شانمیا لا انداختن در مقابل ۲ میلیون نفری که خانه و کاشانه‌شان ویرانه شده است) به میلیارد هاد لار میزنند. در چهارچوب ۲۵ میلیارد لاری چیزی برای بازسازی وهم برای سرمایه‌گذاری‌های عمرانی باقی نمیماند. هم رشد و هم توسعه کمیته‌شان لنگ میمانند. شکاف فقیر و غنی، چنانکه در ایران زمینهای غریب برای هولناکتر شدن دارد، بیشتر میشود و فاصله عقب ماندگی ایران با جهان پیشرفته فزونی میگردد.

این تعارض‌ها و تناقض‌ها، بن بست‌هایی هستند که در انتها گلوی رژیم اسلامی رامی‌فشرد. لذا از هم‌اکنون باید در این مقاله بجای دولت خلیفه بنشینیم و با کمک مستشاران و منجمین و عقلا چاره‌یابی کنیم.

" راه حل " هاشمی از سر درماندگی

اول چاره ، جر زدن در اوپک است . زیر سهمیه $2/5$ میلیون بشکهای میزنیم . بی خیال منافع بلند مدت مردم منطقه و بازار بین المللی نفت . سرخم می (والبته نه سرخمینی) سلامت ، شکنند اگر سوئی . برهم ریختن نظام سهمیه بندی اوپک البته چیزی نیست جز ایجاد اهرم فشار در سراندن قیمت های بین المللی نفت روبه ته چاه . اگر مسابقه منفی در بگیرد ، همه می بازند . اما کار خلیفه ممداق الغریق - یتشبت علی کل حشیش است . کاظم پور اردبیلی معاون وزارت نفت ایران با پیشگویی شبه فاضلانگه گفته بود :

" احتمال دارد برقراری آتش بس بین دو کشور درگیر در جنگ ، به اضافه تولید نفت در این کشورها با هدف کسب درآمد بیشتر جهت برنامه های بازسازی دو کشور منتهی شود . " (کیهان ۱۵ مرداد ۱۳۶۷)

بازسازی دو کشور قرار است با پول کشورهای نفت خیز خاورمیانه برقرار شود . خنده دار آنکه در طرح حساب شده و همه جانبه آتش بس علاوه بر آنکه این نکته گنجانده شده است ، از کشورهای صنعتی هم دعوت میشود که بیایند و بسازند و پول را بگیرند و بروند ! چشم جنگجویان تار فتنه مستکبرین در عالم روشن . اگر وزیر دست چپ چاره اول را طرح میکند ، وزیر دست راست از این چاره خوش میاید . اما این چاره ، دنباله دار هم هست . انحصارهای بین المللی باید در حالیکه زیرپایشان چمن مصنوعی رویانده اند و از روی قالی سرخ عبورشان میدهند و در شرایطی که کسی حق نطوق کشیدن ندارد ، با کلید تکنولوژی در دست ، به میدان غارت پای بگذارند . ترتیب ملیت انحصارها را البته میتوان به نوعی داد . مهم نیست که باز از قسول کاظم پور اردبیلی چنین میخوانید :

" ایران آماده امضاء موافقت نامه با شرکتهای نفتی آمریکایی است ولی این مسئله

مشروط به این است که آمریکا از موضع خصمانه خود نسبت به ایران دست بکشد . "

و هم چنین بادلگرمی گفت :

" هیچگونه مشکلات لاینحلی را پیش بینی " نمی کند

و از موضع مکتبی جدید افزود :

" ایران آماده امضای موافقت نامه با شرکتهای آمریکایی است که تمایل دارند با ایران

معاملاتی داشته باشند " (کیهان ، همانجا)

سوم چاره به انتظار کرامات دست غیبی نشستن است . شاید فرجی شود و بازار نفت رونق بگیرد . البته این دست غیبی وقتی مساله عبارتست از تقاضاهای کل در بازار جهانی باشگاه صنعتی و حتی گاه در بلوک شرق پیشرفته ، ممکن است مددی که نرساند هیچ بر قضا هم بزنند . چشم انداز رکود تورمی شدید در بازار جهانی هر چه آشکارتر میشود . شرق پیشرفته ، چه بسا در چهار چوب حزب پروترویکای گورباچف از شتاب رشد صنعتی ، بویژه در زمینه نظامی به

سوی توسعه اجتماعی دست بکشد . در این صورت کل تقاضاهای کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی برای نفت افزایش نمی یابد سهل است ، افت هم میکند .

چهارم چاره ، سیاست جامع العقول است . در این طرح گویش هایی در این حدود قالب ، رواج دارد و حدود است : از هر روزنه ای سود بگیریم . کارشناسان مخنث سیاسی را به خدمت آوریم . در شرایط بدی روزگار ، برفشارها بیفزائیم و وقتی اوضاع خوب شد ، بهره مند شویم . یواش یواش فضای آرام سیاسی پدید آوریم . هیجانهای اجتماعی و مداخله های غیرکارشناسی خود را به حداقل برسانیم . آنگاه سرمایه گذارهای اولیه ی خارجی را به کمک بگیریم . آنها به حکومت آخوندی اعتمادی ندارند . اشکالی ندارد ، " طرح صندوق وام و کمک ارزی ، سرمایه عربستان و کویت و دیگران " را به هر بهایی که هست تعقیب کنیم ، وقتی طبقه ی متوسط مرفه شهری را به شرایط حادی کشانندیم ، و آنها را مطمئن کردیم که راه گریزشان باز است و وقتی بی خبری طبقه ی متوسط را در فرهنگ روز مره اجتماعی دوانیدیم ، اشکالی ایجاد نمیشود . سیاست اعدام و نان قندی را میتوان بادودست ، یکی برای ناراضی های قابل خرید و دیگری برای هوشیاران سیاسی به اجرا در آورد . این طرح ، باز میگوید که ، کفایت دولت واقعی بر ماشین دولتی عقل گرا و عمل گرا مسلط شود . مشکل اقتصادی را باید از طریق طرح ۱۰۰ میلیارد دلاری (یا هر مقدار دلاری دیگر) حل کرد . به موجب این طرح قرار است کشورهای عربستان سعودی و کویت و امارات و ۰۰۰ صندوقی با سرمایه ۱۰۰ میلیارد دلار درست کنند که وجه آن به مصرف بازسازی ایران و عراق به نسبت ۶۰ و ۴۰ برسد . قرار است این صندوق وامهای آسان بدهد تا همگی از این خیرخواهی سود ببرند . این خیرخواهی جزئی از برنامه ی صلح خواهی همگانی غرب است که حتی در زیر تضادهای ترونی و فشارهای شوروی در زمان گورباچف قرار شد خواستهای آنی یک بخش از جناح صنعتی - نظامی را ناگزیر نادیده بگیرد . برنامه ی صلح خواهی غرب به رهبری آمریکا بخشی از برنامه ی نفوذ او در جنگ مقدس منطقه بود ، و بهر حال به بحث دیگری نیاز دارد . اما بنظر من میرسد کشورهای کمی به عنوان داوطلب تشکیل صندوق از سوی غرب برگزیده شده اند ، حاضر به تقویت دورژی می باشند که برای حکومتهای خودشان مضر است . پس آنها یا از این کار طفره میروند ، یا میکنند به شرط آنکه نیکی آنها موجب ترحم بر پلنگهای تیز دندان نشود . در این صورت دو نظام باید هر چه توسری خورد دستر شوند و وجوه صندوق هم در اصل در خدمت امنیت و تضمین سرمایه های اولیه ی کم طاقت و محافظه کار خارجی ، که خیلی هم علاقه به سود زودرس ندارند ، قرار گیرد .

دورنما ؛ غارت و عقب ماندگی

بنظر میرسد که عاقبت آخرین چاره ، یعنی چاره ی بیچارگی معجونست هفت جوش از مجموعه ی سیاستهای ضدونقیض . نه آنکه ساختن و پرداختن چند سیاست اقتصادی و اجتماعی ناهمگن ، در حل مشکلات دوره ای ناممکن باشد ، ممکن است ، اما میتوان و قدرت می خواهد ،

با گرایش های دموکراتیک عمیق و بایستوانه‌ی مردمی و اعتبار و توان جهانی ، که رژیم زهر و توسری خورده از همه‌ی آن محروم است . سرنوشت اقتصاد ایران در دست این حاکمیت ، یک سرنوشتی پاندولی و نامطمئن خواهد بود . رشد اقتصادی به رقمهای بالایی نخواهد رسید . یک رشد ناهم‌هنگ ، با سرعت زیاد در بخش هایی چون خدمات تجاری ، خانه‌سازی در ابتدا ، صنایع تولید کالاهای مصرفی کم دوام و مصرفی خانگی و تولید اتوموبیل با اتکاء شدید به واردات خارجی ، برخی رشدهای حوزه‌ای در کشاورزی مانند تولید دام در واحدهای تحت مراقبت دولت و متعلق به سرمایه‌داری روحانی و غیره و باکندی و عقب ماندگی سایر بخش ها ادامه خواهد یافت . سطح زندگی اقشار پایین جامعه هم در شهر و هم در روستا - و بویژه در روستاها - همچنان پایین ورقت با باقی خواهد ماند . توسعه‌ی اجتماعی در برخی از بخش ها مانده دانشگاه ها و بیمارستان ها ، احتمالاً پیشرفتهای کمی می‌یابند اما از حیث کیفی سقوط میکنند . زیرا از یک برنامه‌ی مداوم توسعه برخوردار نیستند . حاصل این افت ، در کنار عدم رشد بیمه‌های اجتماعی ، دفاع از اشتغال و دستمزدها و غیره در مجموع شکاف عقب ماندگی در داخل کشور است . اما توسعه‌ی ساختمانها تا آن حد ود که در قالب بازسازی تعیین شده بوسیله انحصارها و نمایندگان سرمایه‌داری روحانی حاکم و ذینفوذ میگنجد ، رشد میکنند . بسیار سخت است که بپذیریم زیر ساختهای توسعه‌ی عمومی و صنایع اساسی مانند انرژی ، پتروشیمی ، فولاد ، ماشین آلات کشاورزی ، تاسیسات اجتماعی اساسی و مادر و غیره بتوانند از یک تحولی که نشان از حرکت جدی روبه جلو داشته باشند برخوردار باشند . به این ترتیب بایک نگاه ، ایران "رشد" میکند اما با دنگاه ، رشدی ناهم‌هنگ که در آن هم شکافهای داخلی و هم شکاف بین ایران و کشورهای پیشرفته عمیق تر میشود .



الف - ش و الف - م

رفقا!

ازمان ما برای پیشبرد مبارزات خود نیاز مبرم به کمکهای مالی کلیه هواداران و خوانندگان نشریه دارد . کمکهای مالی خونها نرهر کجا که هستید و از هر طریق که می‌توانید در اختیار سازمان قرار دهید .